

فردریک چارلز کاپلستون

# تاریخ فلسفه

جلد سوم

فلسفه اواخر قرون وسطا و دوره رنسانس  
از اوکام تا سوئارس

مترجم

ابراهیم دادجو



۱۳۹۶

## فهرست مطالب

سخن ناشر.....	پنج
پیش‌گفتار.....	یازده

فصل یکم - مقدمه.....	۱
----------------------	---

### بخش یکم: قرن چهاردهم

فصل دوم - دوران دوس و پتروس آورئولی.....	۲۹
فصل سوم - اوکام (۱).....	۵۱
فصل چهارم - اوکام (۲).....	۵۹
فصل پنجم - اوکام (۳).....	۷۵
فصل ششم - اوکام (۴).....	۹۳
فصل هفتم - اوکام (۵).....	۱۱۵
فصل هشتم - اوکام (۶).....	۱۳۳
فصل نهم - جنبش اوکامی: ژون میرکوری و نیکولاس اوترکوری.....	۱۴۵
فصل دهم - جنبش علمی.....	۱۷۹
فصل یازدهم - مارسیلیوس پادوایی.....	۱۹۵
فصل دوازدهم - عرفان نظری.....	۲۱۱

### بخش دوم: فلسفه رنسانس

فصل سیزدهم - احیای افلاطون‌گرایی.....	۲۴۵
---------------------------------------	-----

۲۵۷	..... فصل چهاردهم - ارسطوگرایی
۲۷۵	..... فصل پانزدهم - نیکولاس کوسایی
۲۹۵	..... فصل شانزدهم - فلسفه طبیعت (۱)
۳۱۵	..... فصل هفدهم - فلسفه طبیعت (۲)
۳۲۷	..... فصل هجدهم - جنبش علمی عهد رنسانس
۳۴۷	..... فصل نوزدهم - فرانسیس بیکن
۳۶۹	..... فصل بیستم - فلسفه سیاست

### بخش سوم: مدرسه گرایی عهد رنسانس

۴۰۱	..... فصل بیست و یکم - چشم انداز کلی
۴۲۳	..... فصل بیست و دوم - فرانسیس سونارس (۱)
۴۵۵	..... فصل بیست و سوم - فرانسیس سونارس (۲)
۴۸۷	..... فصل بیست و چهارم - مرور مختصر بر سه جلد نخستین

۵۰۹	..... عناوین افتخاری فیلسوفانی که در این جلد مورد بررسی قرار گرفته اند
۵۱۱	..... واژه نامه فارسی - انگلیسی / لاتینی
۵۲۵	..... واژه نامه انگلیسی / لاتینی - فارسی
۵۳۹	..... فهرست اعلام
۵۴۷	..... کتاب شناسی کوتاه

### مقدمه

قرن سیزدهم - قرن چهاردهم در برابر قرن سیزدهم -  
فلسفه‌های رنسانس - تجدید حیات فلسفه مدرسی

۱. در جلد پیشین سیر تحول فلسفه قرون وسطا، از تولد آن در دوره ماقبل قرون وسطا، بهای دوره نخستین نویسندگان مسیحی و آباء کلیسا تا رشد آن در اوایل قرون وسطا، و تا بلوغ آن در قرن سیزدهم را پی‌گیری کردم. این بلوغ، همان‌طور که دیدیم، تا حد زیادی وامدار آشنایی کامل‌تر با فلسفه یونان، به‌خصوص شکل ارسطوگرایی آن بود که در قرن دوازدهم و نیمه نخست قرن سیزدهم روی داد. دستاورد بزرگ قرن سیزدهم در قلمرو «فلائی همانا تحقق ترکیبی از عقل و ایمان، یعنی فلسفه و کلام بود. البته، به تعبیر دقیق، باید به جای «یک ترکیب» از «ترکیب‌ها» سخن گفت، زیرا مشخصه اندیشه قرن سیزدهم نمی‌تواند فقط با ارجاع به یک نظام شکل گیرد؛ اما نظام‌های بزرگ آن دوره، به‌رغم اختلافات خود، با پذیرش اصول مشترک وحدت یافته بودند. قرن سیزدهم دوره اندیشمندان سازنده و راهگشا و متکلمان و فیلسوفان نظروزی بود که امکان داشت «قاید یکدیگر را درباره این یا آن مسئله نقد کنند؛ اما در عین حال در پذیرش اصول بنیادین مابعدالطبیعه و توانایی ذهن برای فراروی از ظاهر پدیده‌ها و دستیابی به حقیقت مابعدالطبیعی با یکدیگر توافق داشتند. به‌طور مثال، ممکن است اسکوتوس آموزه‌های

الهیات نمی‌گیرد، اما اگر فیلسوف به نتیجه‌ای برسد که در تعارض با وحی باشد می‌داند که استدلالش برخاسته است. منصب پاپ و امپراتوری، مخصوصاً اولی، عوامل موجود در دوره‌های دینی و سیاسی را هماهنگ می‌کردند؛ در همان حال، تفوق دانشگاه پاریس عامل هماهنگ‌کننده در حوزه عقلانی بود. به علاوه، تصور ارسطویی از «کیهان»<sup>۱</sup> عموماً مورد قبول بود و به چشم‌انداز قرون وسطایی ثباتی ظاهری می‌بخشید.

هرچند می‌توان قرن سیزدهم را با ارجاع به نظام‌های سازنده و آرمان ترکیب و هماهنگی‌اش مشخص ساخت، این هماهنگی و تعادل، دست‌کم از دیدگاه عملی، بی‌ثبات بود. برخی از توماسیان پرشور و حرارت، بی‌تردید، بر این عقیده بودند که باید ترکیب قدیس توماس به‌طور کلی معتبر تلقی شود و حفظ گردد. آن‌ها حاضر نبودند بپذیرند که تعادل و هماهنگی آن ترکیب در ذات خود بی‌ثبات است. اما تصور می‌کنم حاضر بودند بپذیرند که، در عمل، به دشواری می‌توان انتظار داشت که ترکیب توماسیان، همین که حاصل شد، فاتح کلی شود و قبول آن دیرپا گردد. به علاوه، تصور می‌کنم در ترکیب توماسیان عناصری ذاتی وجود دارد که آن را به معنای معینی بی‌ثبات می‌سازد و در تبیین سیر تحول فلسفه در قرن چهاردهم یار و یاور است. در حال حاضر بر آنم که این موضوع را روشن سازم.

این ادعا که مهم‌ترین حادثه فلسفی قرون وسطا کشف آثار کم‌وبیش کامل ارسطو به دست غرب مسیحی بود ادعایی است که تصور می‌کنم درست می‌نماید. وقتی که کار مترجمان قرن دوازدهم و نیمه نخست قرن سیزدهم اندیشه ارسطو را در دسترس اندیشمندان مسیحی اروپای غربی قرار داد، آن‌ها برای اولین بار با چیزی روبه‌رو شدند که به نظرشان نظام عقلانی کامل و کلی فلسفه‌ای رسید که به هیچ روی مدیون وحی یهودی یا مسیحی نبود، زیرا این نظام کار فیلسوفی یونانی بود. بدین ترتیب، آن‌ها مجبور بودند که در برابر آن نگرشی اتخاذ کنند: آن‌ها نمی‌توانستند به آسانی از آن چشم‌پوشی کنند. برخی از این گرایش‌ها را که از خصومت تا تحسین کم‌وبیش پرشور، و البته غیرنقادانه، در نوسان بود در جلد پیشین دیده‌ایم. گرایش قدیس توماس آکوئینی<sup>۲</sup> نوعی تأیید انتقادی بود: او کوشید ارسطوگرایی و مسیحیت را با یکدیگر وفق دهد، البته نه صرفاً به منظور دفع تأثیر خطرناک اندیشمندی بی‌دین، یا بی‌خطر ساختن اندیشه او با به‌کارگیری‌اش در مقاصدی که «برای احتجاج دینی است»، بلکه نیز به این دلیل که او

معرفت و تمثیل قدیس توماس<sup>۱</sup> را از برخی جنبه‌ها نقد کرده باشد؛ اما اسکوتوس آن آموزه‌ها را بر پایه تلقی درست یا نادرست خودش با عنوان گرایش به عینیت شناخت و تأمل مابعدالطبیعی نقد کرد. او می‌پنداشت که جنبه‌های خاصی از سخن قدیس توماس را باید تصحیح یا تکمیل کرد؛ اما به هیچ‌وجه قصد نقادی مبانی مابعدالطبیعی «توماسی‌گرایی»<sup>۲</sup> یا تضعیف مشخصه عینی تأمل فلسفی را نداشت. همچنین ممکن است قدیس توماس اندیشیده باشد که باید نیروی بی‌مدد عقل آدمی را بیش از آنچه قدیس بوناونتورا<sup>۳</sup> مجاز می‌دانست مجال دهد؛ اما هیچ‌یک از این فیلسوف - متکلمان درباره امکان نیل به معرفت یقینی در خصوص «فرایدیدار»<sup>۴</sup> تردید نداشتند. افرادی مثل قدیس بوناونتورا، قدیس توماس، ژیل رومی<sup>۵</sup>، هنری گنتی<sup>۶</sup> و دانز اسکوتوس<sup>۷</sup> اندیشمندان اصیلی بودند؛ اما آن‌ها در چارچوب مشترک ترکیب آرمانی و هماهنگی الهیات و فلسفه به کار پرداختند. آن‌ها الهی‌دانان و فیلسوفان نظری بودند و عقیده داشتند که ایجاد الهیاتی طبیعی، یعنی نقطه اوج مابعدالطبیعه و پیوند آن با الهیات جزمی، ممکن است؛ بنابراین، شکاکیت افراطی در خصوص شناخت آدمی به ذهن آن‌ها راه نیافته بود. آن‌ها همچنین واقع‌گرا و بر این باور بودند که عقل می‌تواند به شناخت عینی از «ذوات»<sup>۸</sup> دست یابد.

همین آرمان قرن سیزدهمی نظام و ترکیب، و آرمان هماهنگی بین فلسفه و کلام را شاید بتوان در خصوص چارچوب کلی زندگی موجود در آن قرن دید. البته ملیت‌گرایی در حال رشد بود، به این معنا که «دولت‌های ملی»<sup>۹</sup> در حال شکل‌گیری و ثبات بودند؛ اما آرمان هماهنگی بین منصب پاپ و امپراتوری، یعنی مراکز فراطبیعی و طبیعی وحدت، هنوز زنده بود. در حقیقت، می‌توان گفت که آرمان هماهنگی بین منصب پاپ و امپراتوری، در ساحت عقلانی، با آرمان هماهنگی بین الهیات و فلسفه متناظر بود. همان‌گونه که قدیس توماس از آموزه قدرت غیرمستقیم منصب پاپ در امور دنیوی و استقلال دولت در آنچه دقیقاً قلمرو خودش بود حمایت می‌کرد، آموزه نقش دستوری الهیات بر فلسفه همراه با استقلال در قلمرو خویش نیز چنین بود. فلسفه اصول خود را از

1. St. Thomas  
3. St. Bonaventure  
5. Giles of Rome  
7. Duns Scotus  
9. nation-States

2. Thomism  
4. metaphenomenal  
6. Henry of Ghent  
8. essences